تحوّل به نقیض (ش.ش)

تحوّل به نقیض، یک تحوّل چشمگیر و همه فهم است، اگر ما نقیض گزاره ای را کشف کنیم و بپذیریم و بنا به دلیلی (و نه علّتی روانشناختی) صدق آن گزاره را تکذیب کنیم و نقیض آن را بپذیریم یا حتی تصدیق آن را رها کنیم و در مورد آن ساکت شویم، به تناسب، تحوّل به نقیض رخ داده است. مثلاً اگر پیش تر «گزارهٔ آب H^2O^2 است» را صادق می دانستیم (مثال فرضی) اما بنابه شواهد دانشسراپسند، این گزاره را دیگر صادق ندانیم، شکستن این تصدیق در مفهوم «آب»، یک تحوّل به نقیض است.
تحوّل به نقیض، گاهی به صورت ماکروسکپی است (مانند مثال آب) و گاه میروسکپی است، به این معنا که تصدیق ما دربارهٔ چیزی نقض نمی شود، اما اضلاع معرفتی ما از یک مفهوم علومی تغییر می کند و در واقع در حالت کلی مفهوم و تصدیق دربارهٔ آن نمی شکند؛ اما چفت و بست های اضلاع آن بهینه می شود و تغییر می کند. مثلاً مفهوم علومی از یک تصور نادرست، پیراسته می شود یا چیزی به آن افزوده می گردد. این دست تحوّلات غیرنقیضی، بدون نقض های میکروسکپی در آن مفهوم علومی امکان پذیر نخواهد بود. مثلاً درکی که سالک الی الله از حق تعالی دارد، هر قدر غیرقضیّه ای باشد اما در جان او محدود به حدود عدمیّه است و چون به شهود و ادراک تازه ای بار می یابد، کلّیّت درک پیشین از میان نمی رود، اما همین که مثلاً قدرت و سیطرهٔ خداوند و وحدانیّت او را بهتر درک می کند، پاره ای از پوست و پیله ها و نارسایی‌های درک پیشین ترمیم می شود. این ترمیم در نگاه تخصصی، پاره ای تحوّل به نقیض میکرو را دربردارد و بدون آن، کار ارتقاء معرفتی رخ نمی دهد. تا

مرتبهٔ قبل را رها نکنیم به مرتبه بعد نمی رسیم.

از این قسم تحوّل در بادی تاسیس علوم یا اوان نضج تصدیق در فهم چیزی (و کشف تازه ها) بسیار است. (در نسخه های بارش فکری و مانند آن نیز) اما با تنقیح روش ها و تجهیز افزار تحقیق، کمتر از قبل اتفاق می افتد و استواری گزاره ها اجمالا مانع از حدوث این تحوّل در علوم است. اگر چه در بسیاری علوم جوان و نیز حدود و مرز علوم، امکان وقوع آن بیشتر است.

مطلب مهم

در بخش *ضروریات معارف اسلامی*، به دلیل استنادشان به *نصوص وحیانی و ظواهر کلام باری*، تحول به نقیض رخ نمی دهد.

اساسا مفهوم هر سخنی که دلالتی آشکار دارد (همین مفهوم ظواهری آن) تحول به نقیض را نمی پذیرد. مثلاً اگر مولا بگوید "برایم قدری آب بیاور تا بنوشم" و قرائن حاکی از همین درک است که «باید بروم و برای مولا آب بیاورم» وقتی قرائن صارفه ای در کار نباشد(که معمولا در مفاهمات وجود و عدم آن آشکار است) تحول به نقیض محال است.در مورد قرائن باید گفت دو نفر که با هم حرف می زنند به قرائن التفاط دارند به حسب اینکه سخن گفتن را یاد گرفته اند و نه اینکه زبان شناسی می دانند (دقت شود)

همین معنا (باید بروم و آب بیاورم) حجت و قطعی است الی الابد و لا غیر. بنابراین معارف دینی که مدلول ظواهری کلمات قرآن و روایات است بویژه علم فقه و ضروریات دین به هیچ رو محل تاخت و تاز این

تحول نیستند.

در تقریر تحول و ثبات معارف بشری، گاهی سریانات ذره ای تحولات در مفاهیم علومی، موجب گول خوردن مقرران شده و گمان کرده اند که دلالات عرفی و ظواهر کلام که بنا به عرف بناء عقلاء حجت است، مشمول تحول به نقیض می شود! بله انواع بسیاری از تحول پیرامون همین معنا (برو آب بیاور...) وجود دارد اما مانند بسیاری دیگر از گزاره ها(بدیهیات، گزاره های ساده ی ریاضیات و هندسه و...) تحول به نقیض کلان (ماکروسکپی) در مدلول ظاهری آن مستحیل است و الا کاخ معرفت بشری و سپهر معرفت تماماً فرو می ریزد. مثلا از جمله تقریرات نادرست: نگاه کنید .

نکته مهم دیگر این است که جماعتی بواسطه علم زدگی گمان می کنند که اتقان مسایل علوم تجربی بسیار (و بیشتر از مدلولات کلام الله) است! و گمان دارند که مدلولات کلام حق تعالی مشمول ضعف و انتظار است! این نهایت بلاهت و بی سوادی این جماعت است. مدلولات کلام الله از متقن ترین بخش علوم است. چه رسد به کلام باری در بیان احکام و بیان بینات که اصل در آن آشکاری و بیان است. مباحثات در حوزه اسناد و مدرکیت ادله دینی ربطی به اتقان نفس دلالات ظواهری ندارد.

بلی تحولاتی که به فهم بهتر کمک می کنند و عمق معنایی بیشتری را حاصل می کنند ربطی به بی معنایی تحول به نقیض ندارد. علوم تجربی در حوزه مباحثی که در آن وساطت حواس برای اتنتاج بسیار است و جهاز ادراکی محدودیت دارد(مانند اکثر پژوهش ها) بسیار کمتر است از مباحث ریاضی، فقهی، فلسفی و مانند آن.

در هر حال تحوّل به نقیض به صورت کلان (غیر میکروسکپی) کم رخ می دهد. اگر در چه در اجزاء ذره بینی تصور علومی، قابل ردیابی است. یعنی آنجا که ما یقین داشته ایم که ابعاد فهم مان منحصر در همین اضلاع معرفتی است، پس از بسط معنا و فهم، بطور *ذره بینی* (میکروسکپی) نقیض حصر در ریز یاخته های و پیوست های اضلاع معرفت، رخ می دهد که نافی وجود و ثبات باورها و ثبات تصدیقات کثیرین نیست و امر روشن است (همچنین تراکم تحولات به نقیض میکروسکپی، موجب تحول به نقیض ماکروسکپی نیست) اگر چه تحوّل به نقیض میکروسکپی سنخا نوع دیگری از تحول نیست.

مثال هایی برای تحول به نقیض سراغ دارید؟